

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
درباره دلیل عقلی وجوب رجوع به اعلم یا لزوم رعایت شرط علمیت در ولی امر بحث کردیم.
وجه عقلی دیگری هم وجود دارد که به آن اشاره می‌کنیم. آن وجه؛ دَوْران امر بین تخییر و
تعیین است. در موارد دوران امر بین تخییر و تعین، عقل به لزوم اخذ طرف تعین حکم
می‌کند؛ یعنی امر دایر است بین اینکه ما فُخیر باشیم بین عالم و اعلم یا آنکه اعلم متعیّن
است؟ در چنین موردی عقل حکم می‌کند به لزوم ترجیح اعلم.

اما دلیل نقلی؛ ادله نقلی فراوانی وارد شده است که می‌توان به آن‌ها برای لزوم شرط
علمیت در ولی امر استناد جست. البته اغلب این ادله در فتوا هم جریان پیدا می‌کند.
اولاً ادله قرآنی؛ ادله قرآنی متعددی بر وجوب رجوع به اعلم دلالت می‌کنند که از جمله آن‌ها
می‌توان به این آیه کریمه اشاره کرد: «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا
قَالَ مُتَرَفُّوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ أُولَٰئِكَ جُنُودٌ بِأَهْدَىٰ
مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ».

در این آیه و آیات دیگری که بعد معترض خواهیم شد لزوم رجوع به اهدی مطرح شده
است. گرچه ظاهر این است که آیه فُتَبَّه به دلیل عقلی لزوم رجوع به اعلم دارد اما دلالت بر
این دارد که شرع نیز این راهنمایی عقلی را مورد تأکید و تأیید قرار می‌دهد.

اما بیان استدلال به این آیه مخصوصاً به واژه اهدی؛ در این آیه ابتدا به کلام کافران که
سخنِ رسل را نمی‌پذیرفتند و از راه رسولان پیروی نمی‌کردند اشاره می‌شود. بهانه‌ای که
آن‌ها می‌آوردند این بود که چون پدران ما راه و رسمشان بر شیوه شرک بوده است ما
هم از همان روش پیروی می‌کنیم؛ «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ».
بعد قرآن کریم حرف آن‌ها را از قول رسل رد می‌کند. رسول به آن‌ها چنین می‌گفت: «أُولَٰئِكَ
جُنُودٌ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ»؛ آیا باز هم علی‌رغم اینکه یک راه اهدی وجود دارد -

راهی که به هدایت نزدیکتر است و در هدایت گری‌اش اقوی و اولی است- باز هم اصرار دارید که از پدران‌تان پیروی کنید؟ خب این سؤال استنکاری، دلیل بر آن است که با وجود اهدی، تبعیت از غیر اهدی محکوم است. اهدی هم یعنی کسی که اقرب به هدایت باشد. قرآن کریم در مقام احتجاج همیشه رعایت ادب احتجاج را کرده است؛ یعنی به طرف مقابل نمی‌فرماید تو صد درصد در اشتباه هستی. در آیات دیگر هم وارد شده است که مثلاً «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» می‌فرماید: ما و شما یا بر هدایت هستیم یا بر گمراهی! نفرموده است ما صد درصد بر هدایت هستیم و شما صد درصد بر ضلال هستید. چون مقام، مقام احتجاج و محاوره است قرآن کریم می‌فرماید فرض می‌کنید که شما بر هدایت هستید، بسیار خب، اما آنچه من برای شما آورده‌ام از چیزی که شما دارید اهدی است.

لذا در این آیه "اهدی" ظهور در افعّل تفضیل دارد. «أَوَّلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى»؛ آیا شما باز هم اصرار بر شیوه و روش اجداد و آبا و نیاکانتان دارید بآنکه آنچه من آورده‌ام در هدایت‌گری اولی است؟ پس أعلم از غیر أعلم اهدی است. ما اگر این قاعده را از آیه استفاده کردیم پس در موارد وجود اهدی، تمسک به غیر اهدی از نظر شرع و از نظر عقل محکوم است و لزوم تبعیت از أعلم ثابت می‌شود.

آیه دیگر، آیه کریمه سُورَه قصص است. «فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ». می‌فرماید وقتی حق را از سوی خودمان - که فراد همان قرآن کریم است- به‌سوی آن‌ها فرستادیم؛ گفتند چرا معجزاتی چون معجزات موسی بر دست او جاری نمی‌شود؟ بعد خدای تعالی در جواب می‌فرماید: مگر شما به همان‌ها که موسی آورد هم کفر نورزیدید؟ بآنکه آن معجزات مانند بیضاء و عصا را داشت در برابر معجزات او گفتید «سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ». بنابراین اگر معجزه هم که بیاورم، می‌گویید این معجزات سحر

هستند. بعد می‌فرماید: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

شاهد در أَتَّبِعُهُ است که می‌فرماید شما کتابی هادی‌تر از این دو کتاب -یعنی تورات موسی (علیه‌السلام) و قرآن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)- بیاورید هدایت‌گری‌اش بیشتر باشد تا من از او پیروی کنم. اینکه فرمود اگر کتابی هادی‌تر بیاورید از او پیروی می‌کنم، یعنی هادی‌تر بودن سبب لزوم اتباع است. می‌فرماید اگر کتابی هادی‌تر آوردید «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ» ان اُتیتم بکتاب من عند الله أَتَّبِعُهُ. اتیان به کتاب من عند اللهی که اهدی از تورات موسی و قرآن کریم است سبب وجوب اتباع من می‌شود. این آیه دلالت بر آن دارد که اهدی بودن، سبب اتباع است. «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». أَتَّبِعُهُ، جواب شرط است. شرط چیست؟ اتیان بکتاب من عنداللهی که اهدی منهما باشد، اهدی از کتاب موسی و قرآن کریم. پس اهدی بودن را علت أَتَّبِعُهُ قرار داده است حال اگر اهدی بود باید از آن اتباع شود. لذا می‌فرماید «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویید یک کتاب بیاورید که اهدی باشد و تا من از آن اتباع کنم. معنی‌اش این است که یک کبرای مفروغ عنه را در نظر گرفته است؛ که لو کان اهدی لاتبعته یا لزم اتباعه، کل شیء هو اهدی یلزم اتباعه. شما اهدی بیاورید تا من «أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، پس ظهور در سببیت و علیت دارد. ما هم همین را بیشتر نمی‌خواهیم و می‌خواهیم بگوییم اعلامیت، سبب اتباع است و اگر کسی أعلم باشد باید از او اتباع کرد.

یک نکته هم اینکه کتابی که من عندالله باشد اهدی بودنش، نکتهٔ وجوب اتباع از آن است زیرا کتاب موسی هم من عندالله است. بنابراین؛ در این شرط آنچه علت اتباع است، اهدی بودن است. آنچه هم در اینجا به‌عنوان سبب اتباع مطرح شده اهدی بودن است نه کتاب بودن، وگرنه اگر نکته‌اش کتاب بودن باشد کتاب که ملاک رجحان نیست؛ چون آن‌ها هم کتاب هستند. ملاک رجحان این است که اهدی بیاورید تا أَتَّبِعُهُ. این نکته مایز بین این شرط

و مفروضات سابق است؛ مفروضات سابق، کتاب موسی (علیه السلام) و کتاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

اما روایات؛ روایات زیادی وارد شده است که می توان برای شرط اعلیّت به آنها استناد جست. از جمله صحیحۀ عبدالکریم بن عتبۀ الهاشمی. به دلیل اینکه ما قبلاً سنداً و دلالتاً متعرض این حدیث شده ایم لذا گذر می کنیم و بر آن متوقف نمی شویم. «عن الصادق علیه السلام فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي - وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، قَالَ: مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ فِيهِ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ».

«مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ»، اشاره به اعمال قدرت در اجرای فرمان است. مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ یعنی برای اجرای فرمان از قدرت استفاده کرده و مردم را به رهبری خویشتن دعوت نمود، یعنی خود را در جایگاه رهبری و ولایت و فرمانروایی قرار دارد؛ درحالی که «فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ فِيهِ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ». اگر چنین کاری کند درحالی که در مسلمین أعلم از او وجود دارد هم گمراه است و هم متکلف. ظاهراً ضالٌّ مُتَكَلِّفٌ هم اشاره به نفی جواز تکلیفی است و هم اشاره به نفی جواز وضعی دارد؛ یعنی تصدی ولایت چنین کسی حرام است و اعمالی که با عنوان ولایت امر انجام می دهد همه عمل محرم بوده و لذا ضال و گمراه است. متکلف هم ظاهراً اشاره به این دارد که چون این جایگاه، جایگاه او نیست و با تکلف و بازور، خود را در اینجا جای داده است و ضاعاً هم این جایگاه، جایگاه او نیست. لَمْ يُنْصَبْ برای این جایگاه و برای ولایت نصب نشده است و لذا متکلف است. غیر أعلم، هم وضعاً و هم تکلیفاً برای تصدی امر مجاز نیست درحالی که در بین مسلمین أعلم از او وجود دارد. یعنی اعلی که سایر شرایط را داراست و علاوه بر اینکه سایر شرایط رهبری و ولایت امر را دارد از جهت علم هم ارجح از آن کسی که ادعای ولایت امر می کند.

در محل خودش بیان شد که -مخصوصاً در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه که بعداً درباره آن بحث می‌کنیم؛ «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»- فلاکِ علمیت، علمیت در فقه فرمانروایی و فقه مدیریت جامعه؛ فقه نظام و فقه کلان است. البته باید در همه فقه عالم باشد، اما علمیتش باید در این رشته باشد. لذا اگر دو فقیه داشتیم که یکی در فقه خرد و دیگر در فقه کلان اعلم بود؛ فقیه اعلم در فقه کلان بر فقیه اعلم در فقه خرد مقدم می‌شود. در باب تزامن صفات متعرض این بحث خواهیم شد.

به نظر می‌رسد در روایت مراد از مرجعیت کسی است که به عنوان مرجع شناخته شده است و مردم در تقلید به او رجوع می‌کنند. این مطلب نظر به این ندارد که حتماً مرجعیت در فقه خرد باشد. اگرچه در آن زمان و در بسیاری از زمان‌های دیگر؛ فلاکِ مرجعیت و فلاکِ علمیت در تقلید معمولاً علمیت در فقه خرد بوده است و فقه کلان در حوزه‌های شیعه خیلی مورد بحث نبوده است. لذا علمیت عملاً و از لحاظ قضیه خارجی، علمیت در فقه خرد بوده است، نه اینکه در قانون اساسی فلاک را علمیت در فقه خرد می‌دانسته‌اند و بعد علمیت در فقه کلان شده است! این مدنظر قانون‌گذاران نبوده است.

فقه کلان و فقه نظام هم به معنای فقه نظام اقتصادی، فقه نظام فرهنگ، فقه نظام سیاسی و غیره است؛ در کل فقهی که با آن جامعه را اداره کنند. فقه حکومت یعنی فقهی که با آن بتوان جامعه‌ای را اداره کرد و برای اداره جامعه به آن فقه نیاز است. البته ما در گذشته گفته‌ایم و بعد خواهیم گفت که شرط فقاہت به طور مطلق معتبر است؛ چه در فقه خرد و چه در فقه کلان؛ منتها بحث ما در ترجیح عند التزاحم یا عند الدوران الامر است. در قانون اساسی -یا در مجلس خبرگان- هم وارد شده است که اگر فقها متعدد بودند آن کسی که از نظر علمی اقوی است رهبر می‌شود.

در پایان درس باید به یک نکته را اشاره کنم زیرا وظیفه خود می‌بینم. یک مطلبی را جناب رئیس‌جمهور فرمودند که معصومین هم نقدپذیر هستند از رسول الله گرفته تا امام زمان

(صلوات الله تعالى عليهم اجمعين). این فرمایش، فرمایش درستی نیست و مخالف با مسلمات دین است. اولاً عصمت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بین همه مسلمین و همه فرق اسلام اجماعی و از مسلمات دین ماست و هم عقل و هم نقل بر آن دلالت دارد و آیات کریمه قرآن در این باب فراوان است. نظیر آیه کریمه: «فَنُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» یا آیه: «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا». همچنین آیات دیگری که دلالت بر عصمت مطلقه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دارند. بر عصمت معصومین (علیهم السلام) هم آیات کریمه قرآن و هم روایات متواتره مسلمیه زیادی دلالت دارند. آیه: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» قطعاً بر عصمت اهل بیت رسول اکرم که مراد ائمه معصومین (سلام الله تعالى عليهم) هستند دلالت دارد. هم این آیه و هم آیات دیگر و هم روایات مسلمیه متواتره نظیر حدیث ثقلین دلالت بر این موضوع دارند؛ «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ إِنَّمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ». اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت از قرآن جدا نمی‌شوند. معنایش این است که همان‌طور که کتاب خدا و قرآن کریم لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه است، این‌ها هم چنین هستند. بنابراین نقد کردن رسول اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام) به این معنا است که ما عصمت آن‌ها را نقد می‌کنیم و خطا را در فعل و قول آن‌ها جایز بدانیم و این خلاف مسلمات دین، مسلمات شریعت و مسلمات مذهب است.

علاوه بر آن، از نظر عقلی هم اگر می‌خواهید که بگویند همه‌چیز قابل نقد است؛ نقد بدون معیار می‌شود و اصلاً نقد بدون معیار نقد نیست. اگر شما معیار را برای نقد نفی کردید و گفتید هیچ معیاری وجود ندارد و همه‌چیز قابل نقد است پس بر چه اساسی نقد می‌کنید؟! نقد بدون معیار هرچو مرج و خرافه گویی و باطل گویی است. نقد باید معیار داشته باشد. در حقیقت نقد یعنی سنجش و سنجش بدون سنجه معنا ندارد. در دین ما کلام خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم آله و سلم) سنجه هستند؛ یعنی معیار

هستند و این چیزی است که در قرآن کریم آمده است. مرحوم فیض کاشانی در کتاب تفسیر صافی در تفسیر آیه کریمه ُ «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» روایتی دارد که می‌فرماید: «نحن موازين القسط.» اصلاً در روایات ما مسلم است که مراد از میزان و معیار رسول خدا و ائمه (علیهم‌السلام) هستند.

اگر معیار را از معیاریت انداختید و عرصه بحث و گفتگو، بدون میزان و معیار شد دیگر گفتگو معنایی ندارد. شما نقد را نقد می‌کنید؛ یعنی با این سختتان نقد را نفی می‌کنید و در نقد را می‌بندید. با این سخن زمینه نقد را نفی می‌کنید. این چه سخنی است که شما فرمودید؟! امیدواریم که جناب رئیس‌جمهور از این به بعد به مسائل کشور بپردازند و به این مسائل اعتقادی و کلامی و مذهبی - که تخصص نیاز دارد و ظاهراً ایشان آن درس‌هایی که در حوزه‌ها خوانده‌اند فراموششان شده است- نپردازند. برای مردم مسئله‌سازی می‌کنید. مردم گرفتار مشکلات دنیوی‌شان هستند و شما علاوه بر اینکه مشکلات دنیوی آن‌ها را حل نمی‌کنید مشکلات دینی هم به آن‌ها اضافه می‌کنید. این چه کاری است؟! بگذارید مردم زندگی کنند و شما و اعضای دولت تلاش کنید از رفتاری‌ها و مشکلات مردم در عرصه اقتصاد و معیشت و امور کشور گره‌گشایی کنید. والسلام علیکم و رحمۃ الله.